

اهمیت آوانگاری تفصیلی در ثبت زبان مادری (مطالعه موردی: ادبیات شفاهی مازندران)

معصومه یدالله پور^۱
زبیده یدالله پور^۲

چکیده

الفبای آوانگاری بین‌المللی بر پایه الفبای لاتین ساخته شده است و برای نشان دادن حالت‌های بیانی در زبان شفاهی مانند واج و آهنگ جمله کاربرد دارد. هر کدام از نمادهای الفبای آوانگاری بین‌المللی از دو عنصر اصلی حروف و تفکیک‌کننده‌ها تشکیل شده است. آوانگاری تفصیلی^۳ یکی از انواع راه‌های ثبت دقیق صداهاست. این نوع آوانگاری سبب می‌شود تا فرد بتواند آثار ادبی هر منطقه را که مکتوب نشده به زبان مادری یا گویش اصلی آن منطقه بخواند. از این روی، هدف از پژوهش حاضر بررسی کارآیی استفاده از آوانگاری تفصیلی در حفظ و ماندگاری ادبیات شفاهی مازندران است. این پژوهش از طریق پیاده‌سازی دو نمونه از ادبیات شفاهی مازندران از روی نوار و آوانگاری به روش تفصیلی انجام گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که آوانگاری تفصیلی از طریق ثبت زبان گفتار سبب ماندگاری گویش‌ها و لهجه‌های مناطق گوناگون در طول زمان خواهد شد.

کلید واژگان: آوانگاری تفصیلی، ادبیات شفاهی، داستان، مازندران، زبان مادری.

۱. دانشجوی دکتری ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی. masoom8227@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد آموزش زبان فارسی به غیر از فارسی زبانان، دانشگاه علامه طباطبایی. Nasim302@yahoo.com

3. Narrow Phonetic Transcription.

مقدمه

هانری سویت^۱، پل پسی^۲ و دیگران خط آوانگار بین‌المللی IPA را حدود سال ۱۸۸۶ م ابداع کردند. این روش در تمام کشورها یکسان است و فقط در آمریکا تفاوت‌هایی دارد. برای ثبت گفتار می‌توان در سطوح مختلف و با دقت‌های مختلف عمل کرد. نخست باید هدف از ثبت گفتار روشن و سپس درجه دقت مشخص شود. عام‌ترین شکل ثبت گفتار واج‌نگاری^۳ است که فقط واج‌ها یعنی صداهایی که نقش تقابلی را دارند، ثبت می‌کند و دقایق تلفظی زیاد مهم نیست. راه دیگر آوانگاری که ممکن است در دو سطح انجام شود:

۱. آوانگاری عمومی یا کلی^۴ که عبارت است از ثبت واج‌گونه‌ها و واج‌ها مثل k^haːsən

۲. آوانگاری تفصیلی، در این نوع آوانگاری برداشت دقیقی از صداها ثبت می‌شود همانند

k^haːfān.

افراد بومی و غیر بومی سبب خوانش الفبای آوانگاری بین‌المللی با نشان دادن صداهای ایجاد شده در زبان می‌شوند و با توجه به آنکه این سامانه بر اساس حروف لاتینی نوشته می‌شود، افراد خارجی نیز می‌توانند به زبان اصلی آن را بخوانند. از این روی، یکی از مواردی که می‌توان با آن زبان مادری را ثبت کرد، آوانگاری ادبیات شفاهی در هر منطقه است. ادبیات شفاهی، ادبیاتی است که مکتوب نشده و در سینه، یاد و حافظه هر ملتی وجود دارد. آوانگاری این نوع از ادبیات سبب ماندگاری آن می‌شود، زیرا به صورت مکتوب درمی‌آید و سبب آشنایی افراد با زبان یا گویش هر منطقه می‌شود به نحوی که افراد گوناگون می‌توانند زبان مادری فرد دیگر را به راحتی بخوانند. این نوع از ادبیات در مازندران بسیار اهمیت دارد و دستاورد آن الگویی را برای ثبت ادبیات شفاهی به زبان مادری در ایران پیش می‌نهد.

در خصوص پیشینه موضوع حاضر یدالله پرمون، (۱۳۸۶)، در طرح ملی اطلس زبانی ایران: کتابچه جامع تدوین اطلس (مستندسازی، پایگاه داده‌ها، نقشه) در بررسی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به این روش توجه دارد اما بیشتر به آوانگاری زبان و گویش مناطق مختلف ایران می‌پردازد تا به ادبیات شفاهی آن. با توجه به آنکه در تمامی مطالعات مربوط به ادبیات شفاهی مازندران،

1. Henry Sweet

2. Poul Passy

3. phonetic transcription

4. Broad Phonetics

مانند مثل و ترانه‌ها از آوانگاری عمومی استفاده شده است، مطالعه حاضر بررسی مستقل در باب این موضوع به شمار می‌رود.

در این پژوهش از آوانگاری تفصیلی برای ثبت گفتار استفاده شده که در زمینه حفظ ادبیات عامیانه به زبان اصلی روش جدیدی است. نخست دو متن از منطقه مازندران یعنی طالب و زهره و تعزیه از روی نوار موجود پیاده‌سازی شده‌اند، سپس گویشوری^۱ از مازندران (شهر بابلسر) آنها را خوانده است. پس از خواندن دو متن مازندرانی، هر دو به صورت تفصیلی آوانگاری شده‌اند.

۱. پیشینه آثار مکتوب به زبان طبری

آن زمان که آثار عامیانه مکتوب نمی‌شد، به صورت شفاهی و سینه به سینه این آثار بیان می‌شدند، اما هنگامی که با خط حیات این سنت‌ها پایان پذیرفت، تنها هنگام نگارش این نوع روایات و ادبیات است که بخشی از عناصر روایی و شفاهی را می‌توان در آن نوشته‌ها باز یافت. زبان طبری در قرن‌های نخستین پیش از اسلام ادبیات قابل توجهی داشته است، برای نمونه کتاب *مرزبان‌نامه* نخست به این زبان تألیف و سپس در قرن هفتم به فارسی دری برگردانده شد. در *قابوس‌نامه*، *تاریخ طبرستان* و *مآخذ دیگر شعرهایی* به این زبان آمده است (ناتل خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۹۹). با توجه به آنکه کتاب‌های ارزشمند *مرزبان‌نامه*، *برگردان قرآن کریم* به زبان طبری، *نیکی‌نامه*، *برگردان مقامات حریری*، *التفسیر زبیدی طبرستان*، *مجموعه منشآت و احکام*، اشعار منسوب به ستی‌النسا خواهر طالب آملی و ... گواهی بر ژرفایی، گستردگی و توانایی این زبان در بیان اندیشه‌های مذهبی و فلسفی در گذشته‌های نه چندان دور است، اما بسیاری از آثار نوشتاری زبان طبری در ادوار مختلف تاریخی به دلایلی چون تاراج بیگانگان بی‌کفایتی و درگیری‌های پیوسته اسپهبدان و امیران از بین رفته است (نصری اشرفی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۵-۴۶). با این حال بخش بزرگی از ادبیات عامه مازندران مانند داستان و قصه سینه به سینه نقل می‌شود و کمتر کسی آنها را از روی نوشته می‌آموزد و یا به خاطر می‌سپارد. مردم مازندران شعرهایی به زبان محلی خود در یاد دارند و می‌خوانند که یک مورد آن امیری نامیده می‌شود «و همه را اگر چه از روی خصوصیات زبان‌شناسی به یک زمان و یک شخص نمی‌توان نسبت داد به شاعری معروف به امیر پازواری منصوب می‌کنند» (ناتل خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۹۹). بسیاری از این اشعار برگرفته از داستان‌های عاشقانه رایج

در این منطقه است، بنابراین، داستان یا قصه، سرگذشت و ماجراهای شاهان، بزرگان، بازرگانان و مردان و زنان گمنام را آشکار می‌سازد و آگاهی از عمل و عکس‌العمل‌های آنان و فرجام ماجرای که بر آنان می‌گذرد، مخاطب خود را افسون گفتار قصه‌گو می‌سازد (جولائی و محبی، ۱۳۸۳: ۵۰۳). محتوای قصه از حوادث واقعی و غیرواقعی به وجود می‌آید. در بعضی از آنها، عمل واقعی، تعبیر غیرواقعی به دنبال می‌آورد (میرصادقی، ۱۳۸۴: ۷۷). آنچه بایستی بر آن توجه داشت محتوای پیامی است که درون هر قصه نهفته و این پیام و پیام‌ها به نسبت فرهنگ و منش آدمی گاه تأثر و گاه غرور را سبب شده است (میهن‌دوست، ۱۳۵۴: ۱۰۵). در واقع درون‌مایه قصه‌های عامیانه، تلاش و کشمکش اساسی بین دو نیروی خوب و بد است که راوی می‌کوشد با روش‌های مختلف آن را به پایان رساند. قهرمان اینگونه قصه‌ها، با پایداری در برابر مشکلات، راهی فرا روی خود و مخاطب قرار می‌دهد تا همراه قهرمانان قصه به سعادت دست یابد و بذر امید را در دل مخاطب بارور سازد و او را آماده پیکار در شرایط زندگی و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی کند. هدف قصه به ظاهر خلق قهرمان و بیدار کردن حس کنجکاو افراد است، اما به راستی زیربنای فکری و اجتماعی قصه‌ها عدالت اجتماعی است (میرصادقی، ۱۳۸۴: ۹۷).

در بسیاری از موارد داستان و قصه را مترادف یکدیگر به کار می‌برند اما برخی از منتقدان ادبیات داستانی این دو را جدا از یکدیگر می‌دانند و برخی دیگر بر این باور هستند که نمی‌شود به یقین در این زمینه سخن گفت.^۱

۲. زبان مازندرانی

زبان مازندرانی یکی از گویش‌های ایرانی کرانه دریای خزر که در استان مازندران (طبرستان قدیم) رایج بوده است. این گویش در شهرها و نواحی کوهستانی هم در تلفظ و هم در واژگان اختلاف دارد (ناتل خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۹۹). یوسیف میخائیلوویچ ارانسکی^۲ در طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی، زبان مازندرانی را در دسته زبان‌های شمال‌غربی قرار می‌دهد که این زبان‌ها از دسته زبان‌های غربی ایرانی (یعنی کردی، بلوچی، طالش، تاتی، گیلکی و مرکزی) است (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۳۳۰). زبان مازندرانی به باور برخی سه لهجه یا سه گویش دارد. در مازندران سه لهجه را به خوبی می‌توان

۱. برای آشنایی بیشتر در زمینه انواع ادبیات داستانی و تفاوت قصه و داستان ر. ک به: فولادی تالاری، خیام. (۱۳۷۸). «دربارۀ ادبیات داستانی: تفاوت‌های قصه و داستان». *ادبیات داستانی*. ش ۵۲. زمستان. صص ۵۱-۵۵.

2. Iosif Mikhail Oranskii

تشخیص داد: ۱. مازندرانی معیار یا شرقی که لهجهٔ ساروی نیز نامیده می‌شود، ۲. مازندرانی میانه، ۳. مازندرانی غربی. مردم شهرهای ساری، قائم‌شهر، بابل، آمل، بابلسر، فریدون‌کنار، محمودآباد و نور به لهجهٔ مازندران شرقی صحبت می‌کنند. لهجهٔ مازندرانی میانه در میان اهالی شهرهای نوشهر، چالوس، کلاردشت و بخش‌های اطراف آن رایج است. لهجهٔ مازندرانی غربی در شهرهای عباس‌آباد، نشتارود، تنکابن، رامسر و در چابکسر به کار برده می‌شود (وثوقی، ۱۳۷۱: ۲۲-۲۳). اما برخی دیگر معتقدند در مازندران سه گویش متفاوت وجود دارد نه سه لهجه که تفاوت بین گویش‌های مختلف مازندرانی قابل توجه است و در سطوح مختلف صرفی، نحوی، آوایی و واژگان دیده می‌شود (کلباسی، ۱۳۷۶: ۱۳). در گویش مازندران شرقی لهجه‌های متعددی وجود دارد. این لهجه‌ها برای گویشوران قابل درک و فهم متقابل است. اگر گویشوری از آمل و گویشوری از ساری بخواهند با یکدیگر صحبت کنند هر کدام از لهجهٔ خاص خودشان استفاده می‌کنند (همان: ۱۳).

۳. آوانگاری و بررسی دو متن طالب و زهره و تعزیه

۱.۳. طالب و زهره

این منظومه در شرح سرگذشت طالب آملی معروف به طالبا است که برگرفته از یک داستان عاشقانه در مازندران است. نام وی را بنا بر نسخهٔ خطی به دست آمده، محمد و پدرش را عبدالله ذکر کرده‌اند (گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۲). از شاعران معروف قرن یازدهم که در شعر به نام خود طالب تخلص می‌کرد. در آمل به دنیا آمد و همان جا به تحصیل دانش و ادب پرداخت (صفا، ۱۳۶۹، ج ۵، بخش دوم: ۱۰۵۶-۱۰۵۷). در سال ۱۰۱۰ هـ.ق از آمل به کاشان و اصفهان رفت سپس در سال ۱۰۱۶ هـ.ق از مرو رهسپار هند گردید (گودرزی، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۸). وی در لاهور به دربار جهانگیر مشوق ادبا و هنرمندان ایران راه یافت و در سال ۱۰۲۸ هـ.ق به مقام ملک‌الشعراپی رسید. دورهٔ سلطنت جهانگیر با پادشاهی شاه عباس کبیر در ایران هم‌زمان و درخشان‌ترین ادوار سبک هندی بوده است. طالب از سال ۱۰۲۸ تا ۱۰۳۶ هـ.ق (که سال وفات اوست) سمت ریاست بر مجمع ادبی دربار را بر عهده داشت، در نتیجه در مسافرت‌های جهانگیر همیشه همراه وی بود و از بیشتر شهرهای هندوستان دیدن کرد (همان: ۱۱۶-۱۱۸). برخی مهم‌ترین هدف سفر وی را شکست در عشق می‌دانند. تذکره‌نویسان، دیوان این شاعر را از نه هزار تا پانزده هزار بیت نوشته‌اند اما طاهری شهاب کلیات اشعارش را با ۲۲۹۶۸ بیت در سال ۱۳۴۶ هـ.ش به چاپ رساند.^۱

۱. شامل قصاید، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و مفردات.

طالب را به هوش سرشار و وسعت اطلاع ستوده‌اند و به سبب تأثیری که در تحول سبک شعر دوران صفوی دارد، شاعر قابل توجه‌ای است تا جایی که شیوه شاعری را از آنچه دنباله سبک آغاز سده دهم به شمار می‌رفت به سمت یک تحول و تغییر قاطع برد که به ظهور شاعرانی چون میرزا جلال اسیر و کلیم کاشانی و صائب تبریزی انجامید (صفا، ۱۳۶۹، ج ۵، بخش دوم: ۱۰۶۱-۱۰۶۲). از شرح حال وی چنین بر می‌آید که او مدتی از عمر خود را در فتح‌پور گذرانده و پس از مرگ نیز او را در آنجا به خاک سپرده باشند (گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۸۳-۱۸۴).

۲. ۱. ۳. آوانوشتۀ معادل گویش داستان طالب و زهره

t^halé b + a zo^w hre

ʔw^uŋ̣ bædīːm ʔæt⁺t^haʔ ʔæbdéˈlɪlā n^wūːm dæj+j+é ʔāmeˈl , ʔæt⁺t^haʔ rik^há daʃt^h+é vē nē n^wūːm⁺m+ē mæm⁺méd ge+t^hē+nē . mæm⁺méd ʃə maɪ+e ʔæt⁺t^haʔ vætʃ^hé bi+j+é ʔæt⁺t^há + k^hæmi gæt⁺t^hér k^he bæj+j+é vé re rahi ˈ hæ +k^her⁺+dē+nē mæd⁺resé . ʔūn gedér⁺ ræsm bi+h+é k^he æt⁺t^há mel⁺l á hæmeˈ tʃ^hi re jád⁺ dāː .

mæm⁺méd ni k^he zerēŋ̣g +e vætʃ^hé bí+j+e+ha dáres+e xár jád gi+t^hé, v e re ge +t^hē + nē mel⁺l á ta^hléb + a.

hæm^wūn +t^há mædresé k^he t^haléb dárs x^wōn⁺+ne +sé æt⁺t^há k^hidzá dæj +j + e xedzire bexár vē nē n^wūm⁺m +e z^wohré get^hē +né. z^wohré ʃe tʃ^helá:v+i bi +j +e +há vēnē ma:r ā:meˈl +i , veʃ^wūn + e sərə ke^hdʒé bi+h+é hæm⁺n āmél + e p^hahín bazár. æt⁺t^há mel⁺l á daʃt^htē + né vēn ē n^wū:m k^hæbli ʔerb^wūn bi + j + é , k^hæbli ke^h ve rē mirzá hæm ge + t^hē + né , æt⁺ + t^há

dʒa ʔæzadariˈ bi +h +e +b^wú ʃi+j+é G^worān x^wōn⁺+ ne + sé ʔæt⁺t^há et⁺t^hir⁺ wuz k^hē mirzá dæˈ+ni+bi+b^wu: z^wohré ʔi+h+æm^wú t^haléb +e vær⁺ niʃt⁺h+ bi+h +é hæm⁺n baheˈs bæj+j+é k^he hæm+díge re xah^wūn ba:v+en⁺ ni k^he t^halé b+e sərə t^há z^wohre+ e sərə ʔæn⁺né rah næj+j+é , veʃ^wūn də+t^há hærvæɪtb e+ xas⁺+sə+b^wūːn hæm+dige rə ví⁺n⁺+ ne + sē+ ne æt⁺t^há k^hæʃ t^haléb bi+h

+ æm^wú z^wohré væ^r+a ba+t^he z^wohré ïn+ t^ha t^helá gæli+ bæⁿ mî: má :r+e
 bi+j+é dē⁺+me te^hre jade +gar +í ve re xár dá:r .z^wohré xæ:le xəf+á:l+i hæ+
 k^her⁺d+e+ há gæli+ bæⁿd + e t^haléb + e dʒa bæj+ t^he + h^w+ ɒ bɛʃ + t^he ʃə de
 ˘ l + e sær. t^haléb ʃ^wur⁺ + né ʃə p^hér + e p^hæli⁺+a gē + né k^hē mēⁿ æt⁺ +
 t^ha[˘] t^helav + i[˘] k^hidʒa⁺+j + e aʃe[˘]ɾ bæj + me , b^wú r + ïn + a ve rē mi sə
 xasgá^ri hæ + k^hēn + ïⁿ. p^her, t^halé[˘]b[˘] + e ba: +t^he[˘]dʒāⁿ+e rik^ha[˘] hæ^wūn⁺
 d^wʒur k^he æsel + ma[˘]z + a p^hap^he[˘]li ba + hæm + degé[˘] dʒeft^h nā^w + nē + ne
 t^helav+i+æ^m ʔāmé[˘]li+e jar⁺ n^wa^w+ne. t^halé[˘]b ba+t^he[˘] dʒāⁿe p^her ,ʔesa[˘] dig
 é æ^m+e k^har hæme+ d^wū:n bæj+jé .ʔæge[˘] xā:ni resvā[˘] nā^wʔim adēm[˘] ra
 hí hæ+k^hēn^w+ɒ vēⁿe p^he[˘]r+e dʒa s^wu be^th hæ+k^hē+né. t^halé[˘]b +e p^her bæ+di
 +h+e[˘] et⁺+t^hí[˘] hæ^s+se[˘] Gæb^wú^l hæ+k^her⁺+de+a t^halé[˘]b+e x^wor⁺d+ē+ ma[˘]:r+e
 væ[˘]ŋ[˘]g k^hēn⁺+né k^he t^halé[˘]b+e və sē[˘] ma[˘]:r+i hæ+k^hēn+a b^wur vēⁿe sə z^w
 ohré re xasəgari hæ+k^hēⁿ. t^halé[˘]b+e x^word+ē+má^r æt⁺+t^ha[˘] xe:r+za[˘] daʃt^h+e
 vēⁿe dé[˘]l⁺+e və[˘]+se xe:r+za[˘] rə hæ[˘]+de t^halé[˘]b rə. væ[˘]ɾt^hi x^wor⁺d+ē+má^r
 bæ+di+h+e[˘] t^halé[˘]b z^wohré[˘] re xæ:le del dáves[˘]s^w+ɒ ,næ[˘]t^wt^h+ū:ne ve re vé[˘]l
 hæ+k^hē+ne vā ná:xā+ne vēⁿe xer+za[˘] re bæ+ver+e[˘] r^wu: be t^halé[˘]b k^hēⁿ+ne
 +h+a gē+né et⁺+t^hí[˘] k^hē n^wa^w+ne dæs+xalí k^hē næ+ʃē+ne b^wu:r⁺d+ēⁿ
 mæ^rdē^m+e k^hid^hʒa⁺+j+e xas+ga[˘]r+i , gē[˘]+ne t^wu^h b^wú r g^wu+səre[˘] ʔæ[˘]t⁺+ t^h
 hə k^hæmi k^he bæj +jé[˘] hasé[˘]l+e bí+h+ar+a b^wú r+ïm xas+ə+gari x^wor⁺d+ē
 +má^r xá:se t^halé[˘]b b^wur+e[˘] g^wu+ sərə[˘] ʔæ[˘]+ t^hi ūn⁺+dʒe[˘] de[˘]+ va:ʃ+e ʃa:jé[˘]
 d t^ha^w ūn + m^woké z^wohré[˘]+e sə xas+e+gar bí+j+ēn+a ve re bæ[˘]+ver+ēn.
 t^halé[˘]b ba+ïn+k^hé x^wor⁺d+ē+má^r+ē mænz^wú: r+e d^wūn+ e + sé[˘] ʃə p^hí[˘]ʃ ba
 + t^he[˘] æ[˘]re dæss+ə+ xalí næ[˘]+ʃē+ne æ^rus[˘]s+i hæ+k^her⁺+d+ēⁿ , ʔí:n + e sə
 Gæb^wú^l hæ + k^her⁺+ de + a b^wú r⁺ de g^wu + sərə[˘].
 ʔæt⁺+t^ha[˘] səvi+sær t^halé[˘]b bæ+di+h+e[˘] k^he keli[˘] t^har[˘]vida^r bí+h+æm^w
 u+a gē[˘]+ne k^he z^wohré[˘]+e sə xas+e+gar bi+h+æm^wu,vēⁿe p^her æ[˘]re[˘] + hé+

da . t^halé' b vækt^h+ i ĩn xæbe' r re beft^wus^h+se' bera: r sæbz+æli' rə væ'ŋ^h
 g k^hēn^h+ne+ há gě' + ne k^he sǎmǎ'nd+e zı' n hæ+k^hēn. t^halé' b dæ + ʃi: + há
 k^he ví' n^h+ ne tʃ^hǎ'nd + t^ha seva: r dæ + ı' n + ē + ne.

ʃin seva: r^w+ ũ' n z^wohre + e bera: r ba vēne' fā mila ba Gade' r + e k^hæ' s +
 ə k^har bı' + nē + ne , xa: + sē + ne z^wohre re bæ' + ver + ēn t^ha kade' r
 + e xāne vade' h re bæ' + ví : n + e .

z^wohre' + e bera: r vækt^hi t^haléb + e bæ' + di + h + e ba t^hæber + zı' n et^h+t^hi' t^hale
 ' b + e d^wu' ʃ^h + e zǎ' n^h+ ne k^he x^wūn leʃk^ha: r k^hēn^h+ne' .

t^halé' b melaheze + e zǎn + beraderi k^her' d + e + h^w+ ɒ' ve rə k^ha' r^h ne + da
 ʃt^h+ e t^halé' b hæz a: r + i k^he bi + j + e' savi + sæ' r bæ + j + i' næ + j + i
 ' ʃə xé' d' d + e k^hæle + sǎ' ŋg res + ē + ne' . k^hæ' le + sǎ' ŋg + e
 dæʃ k^he bæ + res + i + h + e'

bæ' + di + j + e he: va' va: rə' ʃ bæ' j + j + e , ve rə t^hærs bæ' j + t^he ʃə del ba' w
 + t^hē næ' + k^hēn + e rah t^hi' : l b^w ɒ + ve + h + a sǎmǎ' n t^hi: l dæ + k^hef + ē
 mǎ' n ʃin + dze' bæ' + m^wūn + ēm + a z^wohre' rē næ' + wīn + ēm , hæm + t^hi' k^he
 dæ + j + e' fe' k^hr k^her' d + e bæ + di + h + e' de + t^ha' seva: r dæ + ı' + nē + ne
 ʔæ': + t t^hēn + t^he' r k^he bi + j + æm^wū' + ne' mǎl^wū' m bæj + j + e' t^halé' b +
 e gæth + æm^wu' + j + e p^hese' r + æm^wu hæ' s' sē + ne' , veʃ^wū' n sæ' r + e ʃ^wu
 b^wu' r^h + dē + ne ʃek^ha' r. t^halé' b + e ʔāmi + p^heser^w+ ũ' n k^he bæ' + dīn + e v
 e deré' s' si æz hal dæ + ʃ^wur^h+ ne' æ' t^h+ t^hi ʔ^wu' + a germaz + p^hela bi' + j
 + ar + dē + ne + a he' + dā + ne ve rə ʔæt^h+ t^hi' ve re ha': l dæ + k^hede + a k^hǎ' m
 + k^hǎ' m p^he' res + a , ĩn + a + bæ: d və re bæ' + ver + dē + ne p^he' r + e sǎre' .
 t^halé' b + e p^her^h rahi hæ + k^her' d + e' hæ' k^hi' m + e dēmba' l. hæ' k^hi' m bi' +
 h + æm^wu t^halé' b + e ʔāmi + p^hese' r^w + ũ' n hæ' k^hi' m + e b^w ɒ + t^hē + n e'
 fé' k^hər k^hēm^h + mi' vera' z + e xi ve rə ʃek^ha' r hæ + k^her' d + e' . hæ' k^hi' m
 t^halé' b + e bæ' + di + j + e^w + ɒ b^w ɒ' + t^he ĩn + t^ha' zæ' xm + e vera' z ni + h
 + e . ʃin + t^ha zæ' xm + e t^hæber + zı' : n + ē . ni' + i' + e t^halé' b na' + xas^h+ se

hít^h + k^hæs d^wū: n + ěn k^he vēne zǣn + bera: r ve re bæ z⁷z^wu gē + ne k^he
 ?iñ zæxm zæ'xm + e vera'z + e , ba ĩn ƿæd + a ƿeváre k^hi dʒ^heræ'
 t^h k^hĕn⁷ + nĕ me re bæ' + zĕn + e.

z^wohre la: k^h + t^hu^wle' re sæ' r beʃt^h + e + h + a b^wur⁷ + de d^wūne + ʃ^wur^w + ũ'
 n.

d^wūn e' re bæ + ʃess + :e^w + ɒ bi' + h + ar⁷ + de bæd + æz^w + ũ_ŋ k^{wh}utʃ^h + k^{wh}
 utʃ^he' zǣn⁷ + ne + a' ʃ^wur⁷ + ne ta^h t^halé' b + e se' re + ƿær ƿæ t^halé' b + e xæve'
 r⁷ re gir⁷ + ne' ve re gē + nĕ + ne' k^he t^halé' b⁷ + be vera'z + e xi bæ'z⁷z^wu + z^w
 ohre^h hǣm + ti^h k^he bermé ker⁷de^w + ɒ næzr + ā + nihaz k^her⁷d + e k^he
 t^halé' b z^wut⁷ + t^her xa: r b^wɒw + we , berme + bermé k^he' x^wu ʃ^wur⁷ + ne'
 , x^wu vīn⁷ + ne' k^he t^halé' b æmr + ě n^wu bæj + t^he' . t^halé' b k^he tʃǣnd r^wuz
 zæ'xm + e sə k^hæ' te bi + j + e be p^he' ʃt^hi + e hækh⁷m bet⁷ + t^he' r bæj + j + e.

?æt⁷ + t^ha' r^wuz t^halé' b ʃ^wur⁷ + ne' hera: z + e + p^hĕ mahi + gir^w + ũ' n ?æt⁷ + t^ha'
 dæ's⁷s + e dʒa ƿel' la' b bæ + z⁷z^wu + a ?æt⁷ + t^ha' azad + mahi bæj + t^he' .

t^halé' b bæ' + di + j + e^w ũ: n + sa' r ?æt⁷ + t^ha' dæsse' k^hedʒ + k^hidʒa' dæ' + ĩ +
 nĕ + ne , z^wohré + æm veʃ^wū' n + e mij^wū' n dæ + re' .

z^wohre d^wūne + ʃ^wur^w + ũ' nⁿ + e bah^wū' ne k^hĕ' nⁿ + a d^wū: ne' re t^halé' b + ě
 næz⁷z^wu + i heraz + e + l^wu' bĕne' beʃt^h + e' . t^halé' b^w ũn azad + mahi' re
 zohre' + e d^wūne + ʃ^wur⁷ + e dele' ?e' l' l + ě + na gē + nĕ mahi' re bæ + ver + a
 bæ' + xer. z^wohré t^halé' b⁷ + e ba': + t^he k^he ƿæde' r bi + j + æm^wu xase
 gari + ā mə p^he' r ?ærə' re he' + dā , mĕ' n ba' w + t^hĕ + me ƿæde' r + e zĕnā' nā
 : + me . æn⁷ + ne' ba' w + t^hĕ + ne k^he eft^ha' b ma: r b^wur⁷ + de + ha æzā' nⁿ +
 e ba: + t^hĕ + ne .

t^halé' b ba + t^he' dʒā' n + e z^wohré mĕ' n fer⁷da + ʃ^wu' ?ĕ' + me t^he p^he' r + e
 p^hæli' + a t^he' re xas + gari k^hem^w + me . z^wohré ?^wū' n azad + mahi rə
 gī: r⁷ + ne + h + ɒ ʃ^wur⁷ + ne seré . x^wor⁷d + ě + ma: r baw + t^he' mahi' k^he

+ ne ʃe z^wohre' ba: + t^he' t^hale' b mi sə bæj + t^he' . x^wor^ˈd + ē + ma:r ʃə p^hi
 ʃə baw + t^he' k^he tʃ^hi k^ha' r hæ' + k^hen + e k^he veʃ^wũ'n^ˈn + ē mij^wũ'n dʒed
 + i' dīŋ^ˈg ē + nē + m hæm + t^hi' k^he dæŋ fə'k^hr dæj + j + e ʔin xija'l ve re
 bæ + res + i^w + ɒ b^wɒ + t^he' z^wohre' t^whə ũ'n azad + mahi' re s^wo'rx hæ
 + k^hen mēn + æ'm p^hela' p^hædʒ + ē + m + e fer^ˈda + ʃ^wu ve re æm ē
 mehm^wũ'n hæ + k^hen , æge' t^hale' b t^hə p^her + e p^ha + b^wu: s bi + j + ē ,
 mēn t^hi p^her re vada:r k^hem^ˈ + me' k^he ra: zī b^wɒw^ˈ + we' .

fer^ˈda + ʃ^wu' b^wũne + ha' t^hale' b ʔi' + ne . x^wor^ˈd + ē + ma:r be'd^wũne + in
 + k^he z^wohre' be + feh + me' p^hela' + j + e dele' bi + h^wuʃ + dari k^hen^ˈne
 + ha dē + ne' z^wohre' + e dæs . z^wohre' væ'r^ˈ + ne dē + ne' t^hale' b bæ' + xer
 + e . t^hale' b k^he bi + xabér bi + j + e' p^hela' re bæ' + xer^ˈ + de .

væ'kt^hi k^he p^hela' re bæ + xer^ˈ + de' vēne æ'ɒl + a h^wuʃ b^wu'r^ˈ + de ,
 ʃe'ft^h b^wũ + ne' + ɒ gí:r^ˈ + ne ʃ^wu'r^ˈ + ne . ʔæne t^whũ'n b^wogzeʃt^h + e + a t^hale
 'b + a ha'l æ't^ˈ + t^hi' bet^h + t^her bæj + j + e' , fə'k^hr hæ + k^her^ˈd + e' z^woh
 re ve re bi + vefa + i hæ + k^herd + e' , ba: + t^he' ʔesa' k^he ve + ʃ^wũ'n^ˈ me' re
 bi + h^wuʃ + dari he' + dā: + ne^w + ɒ xa's^ˈ + sē + ne' mé rə bæ + k^wuʃ + ēn
 p^hæs bet^ˈ + t^her + e ā: me'l^ˈl + e sæ'r el^ˈl + ēm + a b^wu'r + ēm .

z^wohre' k^he bæ + di + e' t^hale' b dige' b^wu'r + de + a xæve r + i æz vēni + j
 + e' xæ':le bi + ɒerar + i k^hen^ˈ + ne' , hæ' r + dʒa k^he d^wũ'n^ˈ + ne + se b^wur^ˈ
 + de' , hæ' r k^hæs re k^he bæ + di + j + e t^hale' b + e xævé' r + e bæj + t^he' .
 xæ:le + t^w hũ' n gezer^ˈ + ne ʔæ' t^ˈ + t^ha tʃ^hæn sa:l + æ'm ræd b^wũ + né gē
 + nē + ne k^he z^wohre' ʃ^wur^ˈ + ne' ʔæt^ˈ + t^hi' næfé' r + e sərə' .

t^hale' b + æm k^he hēndes^ˈs^wũn dæj + j + e' ʃa': h + e k^hidʒa' + e + dʒa ar^wus^ˈ
 s + i' k^hen^ˈ + ne + h + a' də + t^ha' vætʃ^he' + e p^her b^wũ + ne' . t^hale' b t^ha sál
 + e ʌ.ʋʔ k^he tʃ^hel + a + d^wu sa:lé' bi + e + h' mí: r^ˈ + ne , ʔin xævé' r
 z^wohre' + e g^wuʃ ræs + ē + ne . z^wohre' be ja'd + e ʔũ'n zæm^wũ' n k^he vé

+ a t^halɛ' b xɛʃ + e r^wuze+gar daʃt^h + ē+ne' hæ' r' + r^wuz̩ ʃi + h + e' hera:z
 +e+l^wú + ā mahi+j^w+ũ'n+e' dʒa hærf z^wu:+ e'. ʔæt⁺ + t^ha' r^wuz vī: n⁺+ nē+ ne
 k^he z^wohre' b^wú' r' d + e + h + a dige' p^hə' næ + k^her' d + e. heraz + e + l^wú x
 æle tʃ^hæ' rx hæj + t^hē + ne ve re p^hidā' næ' + k^her' dē + ne . gē+ ne + né
 k^he z^wohre' ʃə x^hé' d' d + e ʔ^wu he + da + h + ā mahi + j^w+ ũ' n + e hēmra' b
 w^u' r' + de t^halɛ' b' b + e p^hæli'.

۳. ۱. ۳. برگردان داستان طالب و زهره به فارسی

آن قدیم عبدالله نامی بود آمل، یه پسر داشت که اسمش ممد بود. ممد تنها بچهٔ مادرش بود. کمی بزرگ تر که شد او را به مدرسه فرستادن. آن زمان رسم بود که یک ملا همه چی را یاد می داد. ممد نه که بچهٔ زرنگی بود و درس را خوب یاد می گرفت صدایش می کردند ملا طالباً. در همان مدرسه که طالب درس می خواند دختری بود زیبا و خوشرو که اسمش زهره بود. زهره خودش چلاوی^۱ بود و مادرش آملی. خونه شون کجا بود؟ پایین بازار آمل. یه ملا داشتند که اسمش کبلی^۲ قریون بود. کبلی که بهش میرزا هم می گفتند یه جایی عزاداری بود می رفت و قرآن می خونده. یه همچین روزی که میرزا نبود زهره می آمد کنار طالب می نشست. همین باعث شد که خواهان یکدیگر بشن. نه که از خونهٔ طالب تا خونهٔ زهره راه زیادی نبود این دو تا هر وقت که می خواستند همدیگر را می دیدند. یک بار طالب میاد پیش زهره و میگه زهره، این گردنبند طلا، مال مادرم می دمش به تو یادگاری، خوب ازش مراقبت کن. زهره خیلی خوشحال شد و گردنبند را از طالب گرفت و گذاشت روی سینه اش. طالب میره پیش پدرش و میگه من عاشق یه دختر چلاوی شدم. برید و او را برای من خواستگاری کنید. پدر به طالب میگه پسر جان همان جور که زنبور عسل و پروانه به همدیگر نمیان چلاوی هم یار آملی نمی شه. طالب میگه پدر جان حالا دیگه همه از ماجرای ما باخبرند اگر می خوای رسوا نشیم کسی را بفرست تا با پدرش صحبت کنه. وقتی پدر طالب وضع او را می بینه قبول میکنه نامادری طالب را صدا می زنه که برای طالب مادری کن و برو زهره رو براش خواستگاری کن.

۱. چلاو: از دهستان بخش مرکزی شهرستان آمل؛ چلاویان از طوایفی که فرمانروایی مختصر و کوچکی را در بخش هایی از کوهستان های آمل تشکیل دادند و منسوب به چلاو کنونی شهرستان آمل هستند. شاخص ترین فرمانروایان چلاوی افراسیاب چلاوی و پسرش اسکندر است.

۲. مخفف کربلایی.

نامادری طالب یک خواهرزاده داشت، دلش می‌خواست خواهرزاده‌اش رو بده به طالب. وقتی نامادری دید که طالب خیلی به زهره دل بسته و نمی‌خواهد خواهرزاده‌اش رو بگیره رو به طالب می‌کنه و می‌گه: این جوری که نمی‌شه، با دست خالی که نمی‌شه رفت خواستگاری دخترِ مردم. میگه تو برو گالشی^۱، کمی که گذشت مزدت را بیار و بریم خواستگاری. نامادری می‌خواست طالب برود گالشی، کمی آنجا بماند شاید تا آن موقع برای زهره خواستگار بیاید و او را ببرند. طالب با اینکه منظور نامادری را می‌دانست با خود گفت آره، با دست خالی نمیشه عروسی کرد. به این خاطر قبول کرد و رفت گالشی. یک روز صبح طالب می‌بینه که قلی چارودار اومد و میگه که برای زهره خواستگار اومده و پدرش بله رو داده. طالب وقتی این خبر رو شنید، سبزعلی رو صدا میزنه و میگه سمند رو زین کن. طالب داشت می‌رفت که می‌بینه چند تا سوار داره می‌آد. آنها برادر زهره، فامیلاش و کس و کار قادر بودند. می‌خواستند زهره را ببرند تا خانواده قادر رو ببینه. برادر زهره وقتی طالب را می‌بینه با تبرزین چنان به کتف طالب میزنه که خون پخش میشه. طالب ملاحظه او را می‌کند و با او کاری نداشته است. هر زاری‌ای که بود هنوز صبح نشده خودش را به کل سنگ می‌رسونه. به کل سنگ که می‌رسه می‌بینه هوا بارونی شده می‌ترسه! تو دلش میگه نکنه راه گلی شه و اسبم توی گل بیفته. من اینجا بمونم و زهره رو نبینم. همین طور که داشت فکر می‌کرد. دید دو تا سوار دارن میان کمی تندتر آمدند معلوم شد پسر عموهای بزرگ طالب هستند. آنها سر شب رفته بودند شکار. پسر عموهای طالب که دیدند او کاملاً داره از حال میره کمی آب و گرم‌مازپلو^۲ آوردند و دادند به او. کمی سر حال شد و کم‌کم بلند شد بعدش او را بردن خونه پدرش. پدر طالب فرستاد دنبال حکیم. حکیم آمد. پسر عموهای طالب به حکیم گفتند فکر می‌کنیم گراز او را زخمی کرده. حکیم طالب را دید و گفت این زخم گراز نیست. این زخم، زخم تبرزین طالب نمی‌خواست هیچ کس بدونه که برادرزنش او را زده میگه که این زخم، زخم گراز با این قد و قواره کسی جرأت میکنه مرا بزنه.

زهره، لاکه چوله^۳ را سرش گذاشت و رفت برنج بشورد. برنج را شست و آورد. بعد از اون از کوچه پس کوچه میره سمت خونه طالب و سراغ طالب را میگیره. به او میگن گراز طالب را زخمی کرده. زهره همین طور که گریه می‌کرد و نذر و نیاز می‌کرد که حال طالب زودتر خوب شه. گریه کنان خوابش می‌بره و خواب می‌بینه که حال طالب خوب شده.

۱. گاوبانی، شغل نگه‌داری گاو.

۲. گرمازه به معنی تخم‌مرغ و پلوی گرم است.

۳. ظرفی چوبی به اندازه کاسه.

طالب که چند روزی به خاطر زخم، بیمار بود و دراز کشیده بود به کمک حکیم حالش بهتر شد. یک روز طالب برای ماهیگیری میره کنار هراز با یه دست قلاب زد و یک آزادماهی گرفت. طالب می‌بینه از دور یک دسته دختر، دارن میان، زهره هم بین اونهاست. زهره شستن برنج را بهانه کرد و برنج را نزدیک طالب کنار هراز پایین گذاشت. طالب اون آزادماهی را توی ظرف زهره میذاره و میگه ماهی را ببر بخور. زهره به طالب میگه که قادر او مدخواستگاری و پدرش بله را داده. من هم گفتم که زن قادر نمیشم. اون قدر صحبت کردند که غروب شد و اذان را گفتن. طالب گفت زهره جان، من فردا شب میام پیش پدرت و تو را خواستگاری میکنم.

زهره اون آزادماهی را میگیره و میره. نامادریش میگه ماهی مال کیه؟ زهره میگه طالب برای من گرفته. نامادریش با خودش میگه که چی کار کنم تا بین این دو تا جدایی بندازم. همین طور که داشت فکر می‌کرد این فکر به ذهنش رسید و گفت زهره، تو اون آزادماهی را سرخ کن، من هم برنج می‌پزم. فردا شب او را مهمانمان کن. اگر طالب به پابوس پدرت بیاد من پدرت را وادار می‌کنم که راضی بشه. فردا شب میشه و طالب میاد. بدون این که زهره بفهمه نامادریش توی پلو، داروی بیهوشی می‌ریزه و میده دست زهره. زهره میبیره و میده طالب بخوره. طالب که بی‌خبر بود پلو را می‌خوره. وقتی که پلو را خورد عقل و هوشش را از دست میده، دیوانه میشه و میذاره میره. مدتی گذشت و حال طالب کمی بهتر شد. فکر کرد زهره به او بی‌وفایی کرده. با خود گفت حالا که اینها به من داروی بی‌هوشی دادند و می‌خواستند مرا بکشند بهتره آمل را ترک کنم و برم.

زهره که دید طالب دیگر رفت و خبری از او نیست خیلی بی‌قراری میکنه هر جا که می‌دونست رفت و هر کس را که می‌دید سراغ طالب را می‌گرفت. مدت‌ها می‌گذره چند سال هم سپری می‌شه. میگن زهره با کسی دیگه ازدواج میکنه. طالب هم که هندوستان بود با دختر شاه عروسی میکنه و صاحب دو تا بچه میشه. طالب تا سال ۱۰۳۶ ه.ق که چهل دو ساله بود می‌میره. این خبر به گوش زهره میرسه. زهره به یاد آن زمانی که اون و طالب روزگار خوشی داشتند هر روز می‌رفت کنار هراز و با ماهی‌ها حرف می‌زد. یک روز می‌بینند که زهره رفت و دیگر برنگشت. کنار هراز را خیلی می‌گردند و پیدایش نمی‌کنند. میگن زهره خودش را توی آب انداخت و با ماهی‌ها رفت پیش طالب.

شرح این دلدادگی در مثنوی طالب و زهره به زبان محلی آمده است که از طالب به صورت «طالب فرامرز» و از زهره، به صورت «زهره زرنگار» یاد می‌شود (گودرزی، ۱۳۸۲: ۲۹). سرگذشت تلخ طالب آملی در ماجرای عشق زهره سبب شد تا ریتمی به نام طالبا در موسیقی مازندران ایجاد گردد که از پایه‌های مهم موسیقی روایتی مازندران به شمار می‌رود. اشعار طالبا یازده هجایی بوده

و ریتم، مایگی و نحوه تزیین آن در مناطق مختلف متفاوت است. علاقه طالب به موسیقی را می‌توان به خوبی در آثارش نیز ملاحظه کرد. ابیات زیر نشان‌دهنده توجه دقیق وی نسبت به موسیقی بوده است:

شد از زخمهٔ مضراب مطرب کبود
 ز ناخن زدن ناخنش گشت سود
 تراویده شد نغمه بی‌حد ز تار
 چو آبی که گردد روان ز آبشار
 به رگ‌های ساز اندر افتاد سوز
 وز آن سوز شد نغمه مجلس فروز
 ز هر سو به آهنگ‌های حزین
 روان شد زبان‌های ابریشمین
 بریشم ز بس نور بر دل گشاد
 تو گویی ز کرم شب‌افروز زاد

(گودرزی، ۱۳۸۲: ۲۶۰).

۲.۳. تعزیه

این منظومه شرح زندگی کسی است که به دلیل محرومیت‌های بسیار در زندگی، از فردی که مندلی (محمدعلی) نام دارد، انتقام می‌گیرد. داستان ازین قرار است که در ایام محرم او و مندلی نزول‌خور در حسینیهٔ محله با هم تعزیه برپا می‌کردند، به گونه‌ای که خودش نقش حسین مظلوم و مندلی نزول‌خور نیز نقش شمر ملعون را بازی می‌کرد. در یکی از روزها که مراسم تعزیه را به راه انداختند بر آن می‌شود تا با کشتن شمر (مندلی) حق خود، اهالی محله و حسین مظلوم را از او بگیرد، در نتیجه، در حین اجرای مراسم - برخلاف داستان واقعی زندگی امام حسین (ع) - او شمر را می‌کشد. در واقع کلامی است موزون در شرح محرومیت و بیانی است تراژیک از خروش حق و استیفای آن:

۳. ۲. ۱. آوانوشتۀ معادل گویش داستان تعزیه

t^hæzije

t^he m̄ũ m+e ʔæm̄e' daʃt^h+ĩ ne + daʃt^h + ĩ de' xæhĩ'z dæʃt^hbĩ+ j^w +ɒ de dæh^w
 o' xe:ʃk^he'.dæʃt^h + e bĩndʒ k^her^o'd + ē + mi^w + ɒ' xeʃk^he' + j + e dele' xija' r
 + a g^wo:dʒe' + a wĩŋ^o'g^wũ m k^ha'ʃt^h + ē + mi. ʔæt^o'+ t^o'a' t^hælē' m da'ʃt^h + ē +
 mĩ ke^h vēn + ē ma's^o's + a ʃi':r + e dʒa zēnde' gi re p^hiʃ vær^o'd + ē + mi' .

t^hælē' m + a xæjr^wũ n ba hæm xæ':le ræf'e' ʔ bĩ + ne' ʔæ'jn + e de +t^ha xa:x
 e' r^o , ni k^he veʃ^wũ n + e hek^ha':jet^h+e zēndegi ʔéjn + e hæm bi + j + ē ,mæ'r^o
 dē' m veʃ^wũ n dæ + t^ha' ræ de + t^ha' xaxe' r d^wũn^o' + ne +sē + ne' . xæjr^wũ n hæ n
 ŋ^wuz de sa:lē' næ' j + j + e k^he vēn + ē ma': r bæ + mer^o'd + e' t^hælē' + ē ma'
 r + æm sæ' r + e za: b^wur^o' + d + e' . xæjr^wũ n dæ's^o's + e ʃi': r + e p^heʃt^hi
 t^hælē' m^o' + e gæ'd hæ + k^her^o'd + e' . xela:se' hæ r+væx vĩn + e + sē + me' ve
 ʃ^wũ n + e del nexa': r + e ba de t^ha bænd k^hæt^whulĩ'+ã nædʒ^hma' veʃ^wũ n
 del^o' + e be + dæ's^o't^h ʔi + h + ar + d + ē + mé . xæjr^wũ n + ē
 ma:r sænd^wũ' ʔ + e dele' de t^ha sa:r'e' ʔ + e dæ'r^wũ n vēn + e sə ja:d + e + ga' r
 i beʃt^h+e' k^he vé n+e de' le det^ha t^hader^o' nēma'z^w+ɒ dæ t^hã nĩmdár k^hæl^wu':+
 ʃ+ a ʔæt^hã n^wũ d^hzelezʔe' dæj + j + e' k^he vēn + e hēna + b ænd^wũ n + e sə
 bæ+d^wut^h bi + j + e . xe'la:se ʔæ' m + e let^o'k^ha' + j + e p^hæ lĩ mændæ'li +je t
^hæzihe+x^wũ n g^wu bēne' + a gesfē' n+e xe:l daʃt^h+ē.mæle' hæ r+k^hæs k^hē'ne+ d
 aʃ + b^wo': ʔi + æ' m^wũ mændæ'li + e p^hæli + ã mændæ'li veʃ^wũ n + ē nez^wu'l
 da': . ʔæt^o'+t^ha' r^wuz behá' r má' h de se t^ha k^haje' r bi + h + æ' m^wũ + né mi dæʃt
^h+ ē neʃá .

tʃ^háʃt^h+ ē m^wuʔe' bæ + dī + me' xæjr^wũ n bĩ+ h + æm^wu k^he tʃ^ha' d^hʒ + e t^h
 æʃ hæj+ t^hē mēn dæ'ss + e t^hil ha:ʃi' b^wu' r^o' +d+ē + me bæ+dī+ me' k^he hitʃ^o'
 + tʃ^hi' ʔæz serē' næ + m^wũ n + es^o's + a sere' re t^hæʃ hæj + t^he' bæd æz ʔ^wũ n

l^wóxt^h + a ʔ^wu:r b^wu^r + dē + mī mī ma^ːr + e p^hæli^w + ɒ se + t^ha^ː + i bæ^ːj + mi
 ʔæsiː r, ʔæz^wūn be bæd mæ̃ndæli + e læʃ dæk^he + de^ː æ^ːm + e ger^ˈdēn . mæ̃n
 dæ^ːli ba:bé^th + e ʔ^wūn bæ + s^wu^th + e bīⁿˈdʒ + a t^hæʃ hæj + t^he^ː tʃ^hadʒ
 hæ^r tʃ^hə bat^h + b^wu^ˈ de + t^ha^ː tʃ^heʃ k^wh^ur vé^s + e d^wʒu^r hæ + k^hēn + ē^ˈm^ˈ
 mēⁿ + a xæj^r^wūⁿ næ^ˈzr hæ + k^her^ˈ + dē + mi ʔæ^ːm + e bīⁿˈdʒ ʔēm + sá l x
 a:r baw^ˈw + e t^hā mæ̃ndæli + e ʃærʔæ^ːm + e sæ^r k^hæ̃m ba:w + e , ʔæ̃m^ˈma^ˈ xef
 k^h + sa^ːli bæj + e + h^w + ɒ^ˈ bīⁿˈdʒ xar^ˈnæ + j + je , ʔæ^ːm + e t^hælé^ˈm + æ̃m dæ
 + k^he + t^hē^ˈ mæ̃ndæ^ˈli + t^hæl + e dær^wūⁿ + a bæ^ˈ + mer^ˈ + de , ʔesa^ˈ āmá bæ +
 m^w ū:ne + sē m + mi + há^ˈ mæ̃ndæ̃lli + ā nez^wu^ˈl + e p^whul. mēⁿ + a ʔin^ˈ n^wo
 z^wul + e + xa:r hēm + saje^ˈ k^he hitʃ + tʃ^hí t^hæk^ˈk^hye + sæ^r ʔēmā^ˈm h^wosæ^ˈjn +
 o ʃé^ˈmr + ē mæl^wūⁿ sa^ˈ + t^hē + mi^w + ɒ^ˈ mæsælæ^ˈn t^hæzi^ˈje + j + e ʔēmā^ˈm h^wos
 æ^ˈjn + e ra^ˈ dā + mī , mēⁿ ʔæge^ˈ ʃə mælé sæ^r mēs + e h^wosæ^ˈjn ʔæsiː r +
 e ʔin^ˈ m^wule + k^het^hé bī^ˈ + me + h^w + ɒ dær + bæ^ˈnd + ē nez^wu^ˈl t^hæk^ˈk^he + p^h
 í:ʃ ʔæi vēⁿ + ē mekra^ˈz bī^ˈ + j + e + ha ʔæj vēⁿ + e riʃ . ʔæt^ˈ + t^ha^ˈ r^wuz
 mæʃt^ˈ æ:lí bi + h + æ^ˈm^wu k^he bæd æz nōma^ˈz t^hæ:zī^ˈje da:r + mī , t^hi sedá
 vēⁿ + e t^hēm^wū^m + e dæ^ˈʃt^h + e dæ^ˈ + p^hit^h + e , r^wu be ve k^he^ˈm^ˈ + me k^hē
 mæʃt^hī: mēn t^hesna^ˈ + a vesna^ˈ tʃ^hə + t^hí be + t^wū + n^ˈé mi sedá dæ^ˈʃt^h + e
 dæ^ˈ + p^hit^h + ē . mæʃt^h + æli^ˈ b^wu^r + de + hā mēⁿ r^wu be ʃə dé^ˈl k^hēm^ˈ + me
 k^he ʔæ̃m + r^wu^ˈz vēⁿ + e ʔin xela^ˈje^ˈ + e p^hiʃ k^hærbela^ˈ + i ra^ˈ: bæ + d + ē
 m t^ha k^he h^wosæ^ˈjn + əbn + e ʔæli^ˈ hæ^ˈ + e berá: r + a ʃə tʃ^helí: k^hw + ɒ
 vēⁿ + ē má:r + a hæ̃mé^ˈ ʔí:l + a t^heba^ˈ:r + e dʒa bæ^ˈ + res + e ʃe dʒāⁿ + e
 xæj^r^wūⁿ + e k^hæʃe^ˈ gir + me + h + ɒ véⁿ + e dʒa hæla^ˈl + i gir + me + h +
 a ʃ^wu^r + me . t^hæk^he + p^hi: ʃ bæ^ˈ + dī + me hæ̃mé^ˈ dʒæ^ˈm bæj + ne , ʔæge^ˈʃe
 mr mæ̃ndæli^w + ɒ h^wosæ^ˈjn + ē mæzl^wū^m mēⁿ + ē + me hæ̃mé^ˈ d^wūⁿ + nē
 + ne k^he h^wosæ^ˈjn daʃt^hī + nedaʃt^hīre he + dā mæ̃ndæ^ˈli + e dæ^ˈs. r^wu bē
 mæ̃ndæli k^hē^ˈm^ˈ + me + ha gē + me^ˈ g^wu: rə bæ^ˈj + t^hi , ʔ^wu^ˈ re bæ^ˈj + t^hi , t^ha

: rē m + ē n^{wu}: re k^he bæj + t^hi, r^{wu}z + e r^{wu}:fē n^ˈ nǎē + m^wūnes^ˈ + se
 t^harīk^h + e f^{wu}: rə k^he bæj + t^hi^h, xa ʔesa^ˈ vǎēkt^h + e h^wosǎj n + e bæ + res
^w + ūn + ēm be vē n + e bæ + s^{wu}: t^h + e hǎerf. mǎēndǎē li ʔə p^hē d + e t^ʃhē
 ʃʃ + e r^{wu} bē mē n hǎ + k^her^ˈd + e + h k^he me^ˈ re ha:li^ˈ hǎ + k^hēn + e^ˈ k^he
 t^hǎzi^ˈje hǎs^ˈs + é ʔǎm^ˈma^ˈ de:r bæj + j + e digē b^wūr^ˈ + dē + me vē ne b
 et^hī m + e sǎer^w + v t^hē dʒ + e k^ha^ˈrd^ˈd + e dǎer bi + h + ar^ˈ + dē + me digē
 ʔǎn^ˈdē nǎē + m^wūness + e se^ˈrx + e ʔeft^ha^ˈb b^wūr + ē ma: r digē t^wh^ˈū: m b
 æj + j + ē mə k^hǎ:r.

t^hǎē n + e p^he x^wūn^ˈ r^{wu} bē mǎer^ˈdē m r^{wu} be xǎj r^wū n ʔej ʃēma^ˈ ve^fw^ˈna
 ˈ + e hǎek ʔǎsi: r + e ʃēmr be bǎēnd + ē mǎel^wū n^ˈ mǎge^ˈ ʔ^wōmr + ī na: +
 t^hē + mi hǎek ba ʔǎm + e h^wosǎj n bi + j + ē, mǎge^ˈ sa: l + i de k^whor^wū rm
 ı^ˈs + a k^hǎet^hī n^ˈ nǎē + k^her^ˈ + dē + mi ʔə t^hǎē n^w + v p^he, d^hǎa^ˈ + j + e ber
 me^ˈ dʒa^ˈ + j + e ʃ^wū ŋ^ˈg + a sǎer + k^het^hē n vē n + e ʔ^wūn ʃǎhī: d + e ra: re
 hēme + t^hē n digē ʔ^wūn mǎēndǎē li + ē nez^wū l + e xar me^ˈs + e ʔeft^ha^ˈb + ē
 nōma^ʃt^hē b^wur^ˈ + dē ma: r, ʔesa^ˈ vǎēkt^h + e k^he be^ˈ + d^wūn + ēn hǎeme k^hǎ
 ˈs k^he h^wosǎj n ʔə hǎēk + e bæj + t^he bē me^ˈ dǎs.

۳. ۲. ۲. برگردان داستان تعزیه به فارسی

همه دار و ندار ما دو خهیز^۱ دشت و دو دهو^۲ خشکه بود. توی دشت برنج و توی خشکه خیار
 و گوجه و بادمجان می کاشتیم. یک گاو ماده داشتیم که با ماست و شیرش زندگی را پیش می بردیم.
 خیرون^۳ و تلم^۴ با هم رفیق بودند عین دو تا خواهر. نه که حکایت زندگی این دو عین هم بود مردم
 این دو را مثل دو تا خواهر می دانستند، هنوز خیرون دو ساله نشده بود که مادرش مرد. مادر تلم
 هم سر زامرد. خیرون با کمک شیر خانگی تلم را بزرگ کرد. خلاصه هر وقت می دیدم که دلشان

۱. خهیز یا خويز به معنی یک هزار متر مربع.

۲. واحد اندازه گیری برابر یک صد متر، هر ۱۰ دئو یک خويز (خهیز) است.

۳. نام زن، خیران

۴. گوساله ماده، گاو ماده جوان



گرفته با دو تا بند کتولی^۱ و نجماً دلشان را به دست می‌آوردم. مادر خیرون توی یک صندوق برایش یادگاری گذاشته بود. توی دو تا بغچه چادر نماز و دو تا کلوش^۲ و یک جلیقه^۳ نو بود که برای حنابندانش دوخته بود. خلاصه کنار باغچه^۴ ما مندلی تعزیه خون طویله^۵ گاو و آغل گوسفند داشت. توی محله هر کس که پول نداشت می‌آمد پیش مندلی و مندلی بهشان نزول می‌داد. در یکی از روزهای فصل بهار دو سه تا کایر^۶ آمدند تا در نشای دشت کمک کنند. موقع ناهار دیدم که خیرون آمد و می‌گوید که چاج^۷ آتش گرفته. بعد از آن لخت و عور رفتیم پیش مادرمان و سه تایی شدیم اسیر. از آن به بعد سایه^۸ مندلی افتاد توی زندگیمان. مندلی بابت اون برنج سوخته و خونه آتش گرفته هر چه که می‌گفت دو تا چشممان کور باید جور می‌کردیم. من و خیرون نذر کردیم که برنج امسالمان پر محصول بشه تا شر مندلی از سرمان کم بشه اما خشکسالی شد و برنج پر بار نشد. تلم هم افتاد توی تله^۹ مندلی و مرد. حالا ما ماندیم و مندلی و پول نزول.

من و این نزول خوار همسایه هیچ چی، توی حسینیه امام حسین (ع) و شمر ملعون می‌ساختیم و مثلاً تعزیه امام حسین (ع) را راه می‌انداختیم. اگر من توی محله^{۱۰} خودم مثل حسین اسیر این حرام‌زاده بودم و دربند نزول توی حسینیه هم باز قیچی و ریش دست او بود.

یک روز مشت‌علی آمد و گفت که بعد از نماز، تعزیه داریم صدای تو باید توی تمام دشت بیچه. رو به او کردم که مشت، صدای کسی که تشنه و گشنه است چطور می‌تونه توی دشت بیچه. مشت‌علی رفت و من رو به دلم می‌کنم که امروز باید پیش این خلائق کربلایی راه بندازم تا که حسین بن علی (ع) حق برادر و مادر و بچه‌های صغیر و همه ایل و تبارش را بگیرد. خیرون جان را بغل می‌کنم و از او حلالیت می‌طلبم و می‌روم.

همه، توی حسینیه جمع شده بودند، اگر شمر مندلی و حسین مظلوم منم همه می‌دانند که حسین و دار و ندارش را داده دست مندلی. رو به مندلی می‌کنم و می‌گم گاو را که گرفتی، آب را که گرفتی، طارم امسال را که گرفتی، روز روشن نمانده شب تاریک را هم که گرفتی حالا وقتش که حسین را به حرفش برسونم. مندلی چشم چپش رو به من کرد که به من بفهماند توی تعزیه هستیم اما دیگر دیر شده بود. رفتم روی شکمش و چاقوی تیز را در آوردم. دیگر آن قدر نمانده بود که آفتاب غروب

۱. از انواع ترانه‌های کوهستانی

۲. از منظومه‌های موسیقایی و معروف در منطقه است.

۳. کفش لاستیکی زنانه یا مردانه، کوش

۴. کارگر قرضی، کار در برابر کار و بدون دریافت مزد، نوعی تعاون و هم‌کاری در کشاورزی سنتی منطقه.

۵. لبه شیروانی، قسمت انتهایی دیوار که به سقف متصل می‌شود.

کند دیگر کار من هم تمام شده بود. دست و پا خونی رو به مردم رو به خیرون: ای شما تشنه حق اسیر شمر به بند ملعون! مگه عمری نگفتید که حق با حسین ما بوده مگه هر سال دو کرور سر و صورتمان را مشت و لگد نکردیم به جای گریه به جای جیغ و داد و سینه زدن باید راه آن شهید را در پیش گرفت دیگه اون مندلی نزول خوار مثل آفتاب غروب کرده. حالا وقتش که همه بدونند که حسین حقش را به دست من گرفته است.

با توجه به موارد مطرح شده، ثبت این نوع از ادبیات در مازندران از چند نظر اهمیت دارد:

۱. ادبی (ساختارشناسی قصه و داستان).

۲. میراث زبانی؛ در نظام آوایی زبان مازندرانی، آواهایی وجود دارد که با نظام آوایی فارسی معیار متفاوت است. به همین علت سبب تفاوت‌های تلفظی می‌شود. آواهایی (مانند ə) که در زبان فارسی معیار وجود ندارد و ثبت کلمات اصیل مازندرانی که امروزه برخی از آنها رو به فراموشی رفته است مانند گِدر، خَجیرِ بَخار، کبلی، گَلِی بَن، خُرْدِمار، گوسِر، سِوی سر، لشکارِ کِن، گِرمازِ پِلا، وِرازِ خِی، تبرزین، لاکه چوله، دونه شورون، کِج کیجا، آفتابِ مار بُورد، دهو، تلم، سارق، کلوش، کایر، چاج، کرور، نِماشته، هراز لو.

۳. شناساندن آداب و رسمومی چون ازدواج، مکتب و موقعیت ملا، عشق و سرانجام آن، زندگی کشاورزان، موقعیت مادر، جایگاه عناصر مذهبی چون تکایا در بین مردم و برگزاری مراسم تعزیه، خوراک و مشاغل مردم در زمان‌های گذشته چون آزاد ماهی، گِرمازِ پِلو، گالشی، نگه‌داری گاو در خانه، دونه شورون، ماهی‌گیری و شکار و نزول خوری و عاقبت آن.

در پایان می‌توان گفت با این روش و با موسیقی مردم مازندران (طالبها، بند کتولی و نجما) به عنوان مهم‌ترین میراث فرهنگی ناملموس آشنا شد و به پیشینهٔ ریتمی در موسیقی مازندران به مانند طالبها دست یافت.

واژه‌نامه

جدول شماره ۱. نمادهای هم‌خوانی برای نمایش عناصر آوایی در گویش مازندرانی

t	انفجاری دندانی - لثوی بی‌واک نادمیده
t ^h	انفجاری دندانی - لثوی بی‌واک دمیده
h	سایشی چاکنایی بی‌واک
ɒ	خیشومی نرم‌کامی
ɛ	سایشی ملاذی واک‌دار
w	ناسوده لبی - نرم‌کامی
ʒ	سایشی لثوی - کامی واک‌دار
ʃ	سایشی لثوی - کامی بی‌واک
ʔ	انفجاری چاکنایی بی‌واک
g	انفجاری ملاذی واک‌دار نادمیده
x	سایشی ملاذی بی‌واک
dʒ	انسایشی لثوی - کامی واک‌دار نادمیده
tʃ	انسایشی لثوی - کامی بی‌واک نادمیده
r	زنشی لثوی
j	ناسوده سخت‌کامی
z	سایشی لثوی واک‌دار
k	انفجاری نرم‌کامی بی‌واک نادمیده
k ^h	انفجاری نرم‌کامی بی‌واک دمیده
g	انفجاری نرم‌کامی واک‌دار نادمیده
l	ناسوده کناری لثوی

جدول شماره ۲. نمادهای واکه‌ای برای نمایش عناصر آوایی در گویش مازندرانی

I	بسته پیشین سخت گسترده
Y	بسته پیشین سخت گرد
E	نیم بسته پیشین سخت خنثی
æ	باز پیشین سخت خنثی
U	بسته پسین سخت گرد
u	بسته پسین نرم گرد
O	نیم‌بسته پسین سخت گرد
o	باز پسین سخت گرد
ə	میانی مرکزی نرم خنثی

جدول شماره ۳. نمادهای نمایش تولیدهای ثانویه

ˊ	تکیه
:	کشش
°	واکرفتگی
˜	خیشومی
ˆ	تولید ناقص
+	هجا

(پرمون، ۱۳۸۶: ۱۰۹-۱۱۴).

نتیجه‌گیری

آوانگاری تفصیلی با ثبت گفتار سبب ماندگاری آن به زبان یا گویش و لهجه اصلی در سالیان دراز خواهد شد و افراد گوناگون می‌توانند زبان مادری یکدیگر را بخوانند و به خاطر بسپارند. ادبیات شفاهی مازندران یکی از مواردی است که می‌توان با این روش آن را ثبت نمود تا به آسانی

خواننده و مطالعه شود. با توجه به آنکه آوانگاری تفصیلی برای متونی چون داستان و قصه‌ها بسیار زمان بر است، می‌توان متون مورد نظر را به صورت نیمه تفصیلی نیز آوانگاری کرد یعنی برخی از نمادهای هم‌خوانی و یا واکه‌ای را برای نمایش عناصر آوایی به کار نبرد. بنابراین با این روش می‌توان بسیاری از قصه‌ها، داستان‌ها، اشعار، مثل‌های هر منطقه از ایران را ثبت نمود و از نظر ادبی، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی آن را بررسی کرد.

کتابنامه

- ارانسکی، یوسیف میخائیلوویچ. (۱۳۷۸). *زبان‌های ایرانی*. ترجمه علی اشرف صادقی. تهران: سخن.
- پرمون، یدالله. (۱۳۸۶). *طرح ملی اطلس زبانی ایران: کتابچه جامع تدوین اطلس (مستندسازی، پایگاه داده‌ها، نقشه)*. تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده زبان و گویش.
- جولائی، احمد؛ محبی، طاهره. (۱۳۸۳). «ساختارشناسی قصه‌های عامیانه جنوب ایران». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی ۲۷-۳۰ خرداد ماه ۱۳۸۱، مردم‌شناسی و فرهنگ عامه. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران (از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری)*. ج ۵. بخش دوم. تهران: فردوس.
- فولادی تالاری، خیام. (۱۳۷۸). «درباره ادبیات داستانی: تفاوت‌های قصه و داستان». *ادبیات داستانی*. ش ۵۲. زمستان. صص ۵۱-۵۵.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۶). *گویش کلاردشت (رودبارک)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گودرزی، فرامرز. (۱۳۸۲). *زندگی‌نامه و کارنامه ادبی طالب آملی*. تهران: سازمان چاپ و انتشار.
- گوران، کیوس (گوینده). (۱۳۸۲). «تعزیه». *آلبوم مازرون ۱*. موسیقی احمد محسن پور. [نوار صوتی]. بابل: شواش نوا.
- محسن پور، احمد (گوینده). (۱۳۸۳). «داستان طالب و زهره». موسیقی حسین علمباز. [نوار صوتی]. ساری: استریو ماهور.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۴). *ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)*. تهران: سخن
- میهن دوست، محسن. (۱۳۵۴). «قصه در قلمرو ادبیات شفاهی». *مردم‌شناسی و فرهنگ عامه مردم*. ش ۲. صص ۱۰۳-۱۱۳.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. ج ۱. تهران: سیمرخ.
- نصری اشرفی، جهانگیر. (۱۳۸۱). *فرهنگ واژگان تبری*. ج ۱. تهران: احیا کتاب.
- وثوقی، حسین. (۱۳۷۱). *مقالات زبان‌شناسی*. تهران: رهنما.